

مراد فرهادپور

# بادهای

# غربی

گزیده‌ای از گفتگوها و سخنرانیها



www.ketab.ir

سرشناسه: فرهادپور، مراد، ۱۳۳۷ -  
عنوان و نام پدیدآور: یادهای غربی گزیده‌ای از گفتگوها و سخنرانیها / مراد فرهادپور.  
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۳-۰۶۸-۳  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: این کتاب حاصل مناظره درباره ترجمه کتاب تجربه مدرنیته اثر مارشال برمن است.  
موضوع: برمن، مارشال، ۱۹۴۰ -  
موضوع: تمدن جدید -- قرن ۱۹ م.  
رده‌بندی کنگره: ۴۱۳۸۲ ب ۳۰۲۱۷ ت / CB۴۲۵  
رده‌بندی دیویی: ۹۰۹/۸۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۰-۲۴۰۴۵ م

زینت‌نامه

# زینت‌نامه

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

بادهای غربی  
گزیده‌ای از گفتگوها و سخنرانیها

مراد فرهادپور

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ هشتم: ۱۴۰۳  
شمارگان: ۵۰۰ نسخه  
چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳  
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



## فهرست مطالب

۱	.....	پیشگفتار
۹	.....	در باب تجربه مدرنیته
۴۱	.....	در باب ساموئل بکت
۷۱	.....	تفکر و خشونت
۹۳	.....	آزادی، میل، و اجتماع
۱۲۵	.....	نکاتی چند در باب مفهوم فرم
۱۵۹	.....	سنت و سنت‌گرایی ایدئولوژیک
۱۸۹	.....	مارکسیسم، سرمایه‌داری، و دمکراسی

## پیشگفتار

متونی که در این کتاب گرد آمده‌اند همگی ریشه در حرف و کلام شفاهی دارند، یا به عبارت ساده‌تر، در باد هوا. منشأ بسیاری از آنها به واقع نوعی طفره از نوشتن و میل به حرافی است، زیرا نوشتن حقیقتاً کاری طاقت‌فرسا و خسته‌کننده، و غالباً بیهوده و گزاف است. من هیچ‌گاه به کتابهای قطور (بجز ادبیات داستانی) علاقه‌ای نداشتم و همواره به نظم و پشتکار نهفته در پس آنها مشکوک بوده و هستم — حتی در مواقعی این شک و بی‌ایمانی را که هایی از حسادت آمیخته بوده است.

البته زحمت تصحیح، ویرایش و بازنگری نوارهای پیاده شده، و همچنین ویرایش مجدد، جرح و تعدیل، و افزودن بسیاری مطالب جدید برای چاپ در کتاب حاضر، نشان داد که آن به اصطلاح ترفند طفره‌زنی تا چه حد گمراه‌کننده بوده است. اما به‌رغم همه این تغییرات، متون حاضر هنوز هم اساساً چیزی جز حرف نیستند؛ حرفهایی که من در ارائه‌شان هیچ‌گاه پیشقدم نبودم.

میشل فوکو زمانی در یکی از مصاحبه‌هایش به قصد توصیف مقوله گفتار یا discourse گفته بود «کلمات فقط باد هوا» نیستند «نوعی زمزمه بیرونی ... [هستند] که آدمی به سختی می‌تواند آن را در متن جدیت تاریخ و سکوت قدسی تفکر بشنود.»<sup>۱</sup> این عبارت یا تشبیه، بی‌شک درک مفهوم «گفتار» را روشتر می‌کند،<sup>۲</sup> ولی تا آنجا که به «باد هوا» مربوط می‌شود، بی‌ثمر یا حتی گمراه‌کننده است؛ زیرا به قول آن مورخی که حوادث «سال حقیقت»، سال ۱۹۸۹، را تحلیل می‌کرد، دولتهای «اردوگاه شوروی» در اروپای شرقی با کلمه یا حرف

1. See Michel Foucault, "Réponse à une question" in *Esprit* (۱۹۶۸); or "Politics and the study of discourse" in *Ideology and Consciousness* No. ۲, London, ۱۹۷۸.

۲. البته فوکو هم بخوبی واقف است که «حرف زدن» نه در حکم تلاش برای شناخت مرض است و نه وسیله‌ای برای درمانش، بلکه فی‌الواقع خود مرض است.

فرو ریختند، چون با کلمه، یعنی با باد هوا، ساخته شده بودند.<sup>۱</sup> بنابراین «باد هوا» که گاه قویتر، محکمتر، و حتی مقاومتر و مانا تر از «فولاد آبدیده» از آب درمی آید. صرف حضور آن می تواند مؤثر و تعیین کننده باشد؛ اگر شده فقط به خاطر اشغال فضا و جلوگیری از حضور چیزهای دیگر.

سلطه و غلبه فرهنگ شفاهی (و تصویری) بر فرهنگ مکتوب در کشور ما امری آشنا و بدیهی است (شاید در هیچ کشور دیگری نتوان تلویزیونی را یافت که هر شش کانال آن همزمان مشغول پخش وجوه گوناگون تولید حرف باشند: مصاحبه، میزگرد، اخبار، سخنرانی، قرائت شعر، گفتگو با ...). شاید تولید این همه حرف توسط کارشناسان، پژوهشگران، متفکران انتقادی، موعظه گران، تحلیل گران، دلچکهای برنامه های «شاد»، و باقی افراد (همراه با حرفی همگانی در تاکسی و صف نان و غیره) خود یک «مسئله فرهنگی» باشد، و شاید فقط کسی چون میشل فوکو بتواند معنا و ریشه های این «مسئله»، پیوند آن با تاریخ گذشته و حال، و نقش آن در تداوم سایر «مسائل» را روشن سازد - چون در واقع به معنایی خاص، کلمات حقیقتاً بی باد هوا نیستند.

با این کار مسلماً مهمترین «مسئله کنونی ما، یعنی «معضل کتابخوانی» نیز رفع خواهد شد؛ همان معضلی که این روزها همگانی از مسئولان و سیاستمداران و نظامیان گرفته تا اعضای کانون مهندسان بازنشسته در تعاونی تولید گلیم، مشتاقانه جویای حل آن هستند - البته غالباً بدون در نظر گرفتن این واقعیت که کتاب خواندن عملی است فردی و محتاج اندکی تنهایی و سکوت، و به همین سبب نیز انجام آن در «کانونهای گرم» خانواده، مدرسه و ... دشوار است؛ بویژه زمانی که گویندگان تلویزیون با حضور صمیمی خویش فضای خانه را چنان از «عشق، معنویت و نشاط» پر کرده باشند که حتی در دستشویی نیز جایی خالی برای تنهایی و سکوت باقی نمانده باشد.

باری ذکر چند نکته نیز در اینجا ضروری است. متون گردآمده در این کتاب مضامین و موضوعات گوناگونی را شامل می شود: سیاست، زیبایی شناسی، نقد ادبی، فلسفه و غیره. ربط چندانی میان این متون وجود ندارد، جز آنکه آنها همگی

۱. ر. ک. به مقاله «سال حقیقت» در چگونگی فولاد ذوب شد، انتشارات روشنگران، تهران، ۱۳۷۰.

واکنشهایی ذهنی به مسائل، شرایط، و چالشهای عینی اند و دست کم از پاره‌ای جهات برای برخی افراد آن قدر مهم به نظر رسیده‌اند که بتوان درباره‌شان حرف زد. قضاوت در مورد اهمیت این مسائل و توانایی و کفایت آن ذهن نیز با خوانندگان است. به احتمال قوی این واکنشها یا تفاسیر - گذشته از «خودی‌ها» - کسانی را نیز که معتقدند «به عوض تفسیر جهان باید آن را تغییر داد»، راضی و خرسند نخواهد کرد. از قضا نگارنده این سطور نیز شریک این ناخرسندی است؛ با این فرق که ناخرسندی او اساساً از ضعفها و نقصها و آشفتگیهای نهفته در این تفاسیر ناشی می‌شود، از دنبال نکردن و عدم بسط برخی ایده‌ها و مفاهیم کلیدی، از سر هم کردن شنیده‌ها و خواننده‌های نیمه‌تمامی که مهمترین کارکرد اجتماعی عینی‌شان پُر کردن صفحات روزنامه‌هایی است که «خوراکشان» مطالبی تحت عناوینی چون «هایکو» و «وجود»، «بانوی اول زمان معاصر» یا «چرا نمی‌توانم نویسم: گفتگو با شاعر» است.

به هر حال، گردآوری و چاپ این متن لاقبل مشکل عدم دسترسی به مجلات و منابع اصلی را حل می‌کند؛ بعلاوه امروزه چاپ مقالات منتشره در مجلات در قالب کتاب کاری است مرسوم؛ دست کم نزد آنانی که می‌توانند در مورد هر کس و هر چیز کتابهای هزار صفحه‌ای بنویسند.

به دلایل گوناگون بعضی موضوعات در بخشهای مختلف، بویژه بخش چهارم و هفتم، تکرار شده‌اند. اما حذف پرسشها و پاسخهای مشابه یا تکراری موجب ایجاد گسست و آشفتگی بیش از حد می‌شد. برای یکدست کردن پاسخها و رفع اختلافات کوچک و بزرگ نیز تلاشی صورت نگرفت.

اما نکته آخر، و مهمتر، به تش یا شاید حتی تناقضی مربوط می‌شود که در بطن خود این متن نهفته است. اگر بپذیریم که حتی دفاع کسی چون هابرماس از «زیست-جهان» و «گفتگوی بین‌الذهان» نیز، به‌رغم خصلت عقلانی و انتزاعی‌اش، به واقع تلاشی آکنده از بیم و امید برای فرار از فضای خالی، منفی، و چندپاره انسان و جهان مدرن و رجعت به یک کلیت زنده، هماهنگ و انباشته از معناست، آیا نباید پذیرفت که سخن راندن از «سنت»، «اجتماع»، «محیط زیست» و «حیات انضمامی» مبین شکل به مراتب حادث‌تری از همین فرار است؟ البته شباهت میان برخی از صور دفاع از محیط زیست با انواع گوناگون عرفان

سرخپوستی و هندی و ایرانی، و با فرآورده‌های امثال پائولوکونیلو و بوسکالیو، و شعرهای منظوم تلویزیونی درباب عشق، چنان آشکار و بدیهی است که هر فرد کودنی نیز سرانجام درمی‌یابد که این «بازیهای معنوی» خود بخشی از محصولات صنعت سرگرمی و جزئی از همان «سیستمی» اند که بدان حمله می‌کنند.

با این حال تنش میان دفاع از آزادی به مثابه طغیان میل و دفاع از سنت به منزله بنیاد انضمامی حیات اجتماع، همچنان باقی است. نفی، نیستی و مرگ عناصر ذاتی روح مدرن‌اند که به گفته هگل همواره باید همپا و در پس امر منفی پیشروی کند. این عبارت بی‌شک به دلیل کاربرد واژه «ذاتی»، متناقض و گمراه‌کننده و کلاً بغایت احساساتی و ژمانتیک و شعاری به نظر می‌رسد، لیکن اندکی تأمل در باب یک واژه «ذاتی» دیگر، برای رفع این سوء تفاهم کافی است. از زمان دکارت تا به امروز، اصطلاح «آنالیز» یا «تجزیه و تحلیل» در همه جا، از ریاضیات گرفته تا فلسفه، معرفت‌پژوهی علمی و «تفکر مدرن» بوده است. بی‌جهت نیست که کانت (و کل تفکر رنسانس) توانایی «تحلیل» را مهمترین وجه مشخصه قوه فهم می‌شمارد و قویترین فلسفه مرتبط با علم و ریاضیات مدرن نیز صفت «تحلیلی» را برای مشخص ساختن ماهیت و هویت خویش برمی‌گزیند.

اما نتیجه و محصول اعمال «تجزیه و تحلیل» از سوی تفکر و علم مدرن علاوه بر کسب شناخت بیشتر از موضوع (و نسبت به آن)، نابودی و تخریب موضوع را نیز شامل می‌شود. تفکر تحلیلی موضوع خود را به واقع تجزیه و تحلیل می‌کند و فرجام آن، به عبارتی، تشریح موضوع، به هر دو معنای کلمه، است. کلیت ارگانیک یا همان حیات موضوع ویران گشته و از آن چیزی جز تکه‌پاره‌های مرده بر جای نمی‌ماند. بازآرف که به تشریح قورباغه‌ها علاقه بسیار داشت، و در مقام نماینده نیهیلیسم نسل جوان علناً می‌گفت «کار ما فقط خراب کردن است» بدین نکته بخوبی واقف بود.

توصیف فوق بی‌شک این گمان را تقویت می‌کند که دفاع از «اجتماع» یا «سنت» صرفاً شکل حادث‌تر فرار از تناقضات مدرنیته و پناه بردن به آغوش گرم یک کلیت طبیعی یا ارگانیک است. بدین ترتیب مسئله یا تنش فوق‌الذکر که من قبلاً بارها بدان تحت عنوان مسئله کل و جزء یا - به لحاظ سیاسی و اجتماعی - مسئله وحدت و کثرت اشاره کرده‌ام، به نحوی یکسویه «حل» و در واقع نادیده

انگاشته خواهد شد: نوعی بازگشت نوستالژیک به یک جامعه ساده، یکپارچه، سازگار با طبیعت، منسجم و غیره. براساس این «راه حل» همیشه و در همه جا باید از امر خاص، جزئی، انضمامی و غیر اینهمان دفاع کرد و هر گونه کلیت انتزاعی و صوری را مورد حمله قرار داد. صرف یادآوری این گفته آدورنو که عدم اینهمانی همان حقیقت نهفته اینهمانی است، کافی است تا دست کم خصلت غیردیالکتیکی این رهیافت آشکار شود؛ ولی شاید نگاهی کوتاه به برخی از سوابق فلسفی این بحث بتواند سایر جوانب مسئله را نیز روشنتر سازد.

این عبارت مشهور آدورنو که «کل کاذب است» ظاهراً مؤید رهیافت فوق است. اما این عبارت، به رغم دشمنی آشکارش با هگل، در حقیقت محصول قرائتی هگلی از اندیشه والتر بنیامین است. بنیامین معتقد بود که محتوای صدقی اثر هنری به هنگام روانی و فروپاشی آن نمایان یا بیان می شود؛ یعنی زمانی که اثر دیگر کلیتی ارگانیک محسوب نمی شود و آنچه از آن بر جای می ماند مجموعه ای از اجزای پراکنده است. همان است که باید به منزله مجموعه های ناقصی از ردپاها و نشانه های مرموز تعبیر و نقد شوند. به همین دلیل او اعتقاد داشت که معنای حقیقی تفسیر اثر، کشتن آن است. خصلت آدورنو هم دقیقاً همین ادعای «ارگانیک بودن» را نشانه رفته است؛ و معنای این زبان روانکاوی (لاکانی) چیزی نیست جز آن که هر کلی ضرورتاً ناقص، نامنسجم، شکاف خورده و متناقض (paradoxical) است، و در بسیاری از موارد نیز کل فقط به لطف غیبت یکی از اجزای خود شکل می گیرد. همان جزئی که حضورش مسئله را و تناقض آمیز و، به لحاظ نمادین، بیان ناپذیر است و عدم حضورش در کل معرف همان خلا، شکاف، یا تناقضی است که هر گونه دعوی طبیعی و ارگانیک بودن را نفی می کند.<sup>۱</sup>

۱. برای مثال، در ایدئولوژی نژادپرستی - که همچون همه ایدئولوژیها براساس ساختن مقولات کلی انتزاعی و سپس یکی دانستن آن با یکی از اجزا یا مصادیق شکل می گیرد - مقوله کلی «بشریت» براساس حذف سیاهان، یهودیان و ... ساخته می شود که آنها را علی رغم ظاهرشان، به واقع انسان در شمار نمی آورد. تعمیم ویژگیهای «نژاد برتر» و معرفی آنها به عنوان مشخصه های «انسان بودن» مکانیسم اصلی ایدئولوژی نژادپرستی نیست. نکته اصلی، غیبت گروه، قوم، یا آن جزئی است که شکل گیری یک کل انتزاعی و توخانی را ممکن می کند؛ و در قدم

تحریم تئولوژیک بنیامین در مورد اشاره یا رجوع (بی‌واسطه) به خدا، حقیقت، سعادت، جامعه، یا زبان به مثابه یک کل ارگانیک نیز به همین امر مربوط می‌شود؛ زیرا، به قول آدورنو، مرجع و مصداق این اشاره چیزی نیست جز جامعه یا تاریخ در مقام نوعی «طبیعت ثانوی» که گفتارهای ایدئولوژیک آن روایت ازلی بیگانگی و ستیز طبیعت نخستین با آدمی، یعنی همان اسطوره، را تکرار می‌کنند. بدین معنا، توسل به هر گونه کل عقلانی یا غیرعقلانی تحت عناوینی چون «بین‌الادهان»، «زیست-جهان»، «اجتماع»، یا «سنت» حقیقتاً کاذب است.

پس در این کتاب نیز تنش میان «اجتماع و سنت» با «آزادی و طغیان میل»<sup>۱</sup> بر جای می‌ماند؛ تنشی که احتمالاً حفظ آن پیش‌شرط هر «راه‌حلی» است. اما برجسته ساختن پیوند دیالکتیکی کل و جزء و حضور برسازنده هر یک در دیگری، صرفاً یکی از شروط پرداختن به مسئله اساسی وحدت و کثرت در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، مسئله‌ای که با گسترش فرآیند پرشتاب جهانی جهان و پیامدهای متفاوت و گاه متضاد آن، هر روز آشکال جدیدی از وحدت و کثرت را بر دولتها، ملتها، طبقات، تمدنها، اتحادیه‌های اقتصادی و نظامی، و نهایتاً اجتماعات تحمیل می‌کند.

این فکر که همه مباحث اجتماعی و فلسفی مابانی و ریشه‌هایی فلسفی دارند و در نتیجه با تحلیل فلسفی مسئله، بخش عمده اساس کار پایان می‌یابد، تصویری موهوم و نادرست است. توصیف فوق از برخی زمینه‌های فلسفی تنشها و تناقضات موجود در این کتاب، دست‌کم به لحاظ صوری، این تصور غلط را

---

→ بعدی براحتی می‌توان این کل را با هر گونه محتوای انضمامی دلخواه، مثلاً «نژاد ژرمن»، پر کرد. واکنش منفی و خیالپردازی غیرعقلانی و نامستند درباره کیفی، وحشی، حیله‌گر، احمق، پول‌پرست، یا شیطانی بودن گروه یا جزء غایب، بویژه خیالبافی درباره لذات شرم‌آور و عادات و قدرت جنسی خارق‌العاده «آنها»، مینا و ریشه اصلی نژادپرستی، یا هرگونه ایدئولوژی مبتنی بر رابطه «ما و آنها» یا «خود و دیگری» است.

۱. یا به عبارتی تنش میان هرموتیک و ساختگرایی، که در چارچوب «نظریه انتقادی» نیز همواره وجود داشته است، باقی می‌ماند. از دید نگارنده، پرداختن به این مضمون با تکیه بر آرای ژاک لاکان، یعنی نوعی میانجیگری فلسفی میان هگل و فروید، همان قدم بعدی است که برداشتنش مستلزم حوصله، توان، هوش، و امکاناتی است که افراد خوش‌اقبال چون اسلاوی ژیزاک از آن برخوردارند.

تقویت می‌کند، اما محتوای آن به روشنی گویای نتیجه‌ای مخالف است و بی‌بایگی همه ادعاهای فلسفی درباره کشف حقایق کلی و بنیادین و هستی‌شناسانه را آشکار می‌کند - همچنین حس هراس از تناقض و تنش و ناامنی، و عطش فرار به محیط (یا زهدانی) «گرم و صمیمی و انسانی و ...» را که در پس این گفتارهای فلسفی نهفته است (و شاید آن چیزی را که «فراسوی اصل لذت» مبدأ و مقصد همه این حرفهاست) بخوبی می‌نمایاند.

من خود در جایی دیگر کوشیده‌ام تا پیوند دیالکتیک کل و جزء با مسئله اجتماعی-سیاسی وحدت و کثرت را از طریق ارائه مثال روشن سازم.<sup>۱</sup> اما در مورد مسائل تاریخی، بویژه قدیمی‌ترین و پیچیده‌ترین آنها، ارائه مثال هیچ‌گاه روش درست و مؤثری نبوده و نیست. از این رو تنشها و ناسازگاریهای سخنان اینجانب نیز بر جای نخواهد ماند، و در این فاصله ما به حرف زدن ادامه خواهیم داد، زیرا همان‌طور که از قدیم گفته‌اند «انسان حیوانی است ناطق» و نفس ما نیز همان نفس ماست که خود چنین می‌گوید: «یکی از معدود چیزهای پاک این دنیا»<sup>۲</sup> - دست‌کم تا وقتی که گرد و خاکی بر ما نکرده باشد.

این کتاب را به حمید عسکریان تقدیم می‌کنم که در طول هشتی از بیست و پنج سال برای من دوستی صادق و صمیمی بود؛ و برخلاف اکثر ما، و به واقع همچون متفکر محبوبش، بری از حس دلسوزی به حال خویش بود. شاید بعضاً به همین سبب بود که همواره فکر می‌کردم مدتها پس از رفتن من، او پابرجای خواهد ماند - یکی از معدود مواردی که چنین فکری به کراهت و بیزارى از جهان منجر نمی‌شد. اگرچه صخره‌ها نیز روزی با باد خواهند رفت، لیکن فقط آنهاست که می‌توانند مسیر بادها را تغییر دهند.

م. ف.

تهران، مهر ۱۳۸۱

۱. م. فرهادپور، ابادری، نیویورک، کابل، نشانه‌شناسی ۱۱ سپتامبر، طرح نو، ۱۳۸۰.

۲. آلبر کامو، یادداشت‌ها، ترجمه خشایار دیبیمی، نشر تجربه، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰.